آزادى و بردگى در اسلام

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

در شماره قبل يكى از اشكالات عمده برخى از نويسندگان را درباره اسلام بيان كرده و پاسخ داديم، در اين شماره نيز بنا داريم به اشكال ديگر آنان پرداخته و آن را پاسخ دهيم.

يكى از تهمت‏هايى كه مسيحيان و ساير مخالفان بر آيين محمدى (ص) وارد ساخته‏اند، موضوع نظام بردگى است. اينان مى‏گويند: چرا اسلام در همان ابتداى امر موضوع بردگى را برنداشت و براى مدتى آن را پذيرفت؟ از اين رو بسيارى از جوانان مسلمان كه تحت تأثير اين شبهه قرار گرفته‏اند، با كنجكاوى فراوان مى‏پرسند: نظر اسلام درباره برده دارى و بردگى چيست و چرا حضرت محمد (ص) مهر صحت بر اين عمل غير انسانى و لو به شكل موقّت زده است؟

در پاسخ به اين اشكال، نخست بايد آغاز پيدايش بردگى در دنيا و علل آن را بررسى كرده و سپس به حل نهايى اشكال بپردازيم.

پيشينه بردگى

آغاز دوران بردگى در تاريخ بشرى، چندان روشن نيست. بنا به نوشته دايرة المعارف بريتانيا: «بردگى را تا تاريخ هشتم پيش از ميلاد سراغ داريم.»(1)

نظام بردگى از گذشته‏هاى بسيار دور تا نيمه اول قرن نوزدهم به قوّت خود باقى بوده است، ولى از آن تاريخ به بعد، نهضت دامنه دارى براى الغاى آن در سراسر جهان آغاز گرديد. در فرانسه تا انقلاب سال 1848، در هلند تا سال 1863 و در آمريكا تا سال 1860 بردگى رواج داشته است؛ ليكن پس از جنگ‏هاى خونينى كه بر سر اين موضوع ميان آمريكاى شمالى و جنوبى رخ داد، به تدريج نظام برده دارى رو به زوال گذاشت. آمريكاى جنوبى به دليل احتياج شديد به بردگان براى اداره زراعت و كشاورزى خود، از طرف‏داران تثبيت وضع موجود بودند و بدين منظور با شمالى‏ها درگير شدند كه پس از چهار سال، اين جنگ‏ها به سود شمالى‏ها پايان پذيرفت و بردگى از ميان آمريكا رخت بر بست. اين درگيرى‏ها به نام «جنگ‏هاى انفصال» در تاريخ معروف است. يكى از مورّخان مشهور مى‏نويسد: «مردم يونان، بردگان فراوانى داشتند كه از زندانيان جنگ، اسيران يورش‏هاى برده‏گيرى، كودكان سر راهى، كودكان ول‏گرد و مجرمين فراهم آمده بودند.»(2)

بردگى در ميان ملت‏ها

فريد وجدى در دائرة المعارف خود از قسّيس مشهور (بوسويت) بازگو ساخته است كه «جنگ‏جوى فاتح، حق دارد كه اسير خود را بكشد و اگر زنده بگذارد و به بندگى بپذيرد، در واقع منّتى بر وى نهاده و او را مورد بخشش قرار داده است.»(3)

برده دارى در رم قديم همانند يونان رواج داشت. به گفته ويل دورانت: «بلخ در حدود سى سال قبل از ميلاد، تعداد غلامان را در شهر رم به چهارصدهزار نفر و يا نصف جمعيت در ايتاليا به 000/500/1 نفر تخمين زده است.»(4)

كرستين سِن، خاورشناس دانماركى، مى‏نويسد: ايرانيان معمولاً دست اسراى جنگى را بر پشت آنها بسته و به عنوان غلام مى‏فروختند.(5)

برده گرفتن در مذهب كليمى‏ها نيز مشروع بود؛ چنان‏كه در تورات موجود مى‏خوانيم: «از امت‏هايى كه بر اطراف قومى باشند، از ايشان غلامان و كنيزان بخريد و هم از پسران مهمانانى كه نزد شما مأوا گزينند و از قبيله‏هاى ايشان كه نزد شما باشند كه ايشان را در زمين شما توليد كرده‏اند، و مملوك شما خواهند بود و ايشان را بعد از خود براى پسران خود واگذاريد تا ملك موروثى باشند و ايشان را تا به ابد مملوك سازيد».(6) اين كتاب درباره دزد مى‏نويسد: «او را بزنيد تا بميرد و اگر چيزى ندارد به عوض دزدى، او را بفروشيد.»(7)

يهوديان، فقر را يكى از عوامل ايجاد كننده بردگى مى‏دانند. بر اساس كتاب تورات، فقرا مى‏توانند خود را به ثروت‏مندان بفروشند. در اين كتاب آمده است: «اگر برادرت نزد تو فقير شده [و] خود را به تو بفروشد؛ او مثل غلام خدمت‏گزار تو نيست، بلكه مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال بوبيل نزد تو خدمت نمايد.»(8)

در آيين مسيحيت نيز بردگى پذيرفته شده بود. پولس مقدس مى‏نويسد: اى غلامان! آقايان برده خود را چون حيوان بايد بدانند كه با ساده دلى، اطاعت آقا و ارباب خود را مى‏كند. افلاطون، نيز بردگى را كيفر خدايى براى بردگان مى‏پنداشت.(9)

جيمز هاكس، كشيش معروف، مى‏نويسد: «انجيل پاك حضرت مسيح نيز ابداً در خصوص اطلاق و آزادى غلامان سخن نرانده، بلكه به عكس، غلامان را به اطاعت آقايان و خوانين ايشان امر مى‏فرمايد.»(10)

عوامل بردگى و اسارت‏

عوامل اسارت و آزادى را بايد هم در وجود سلب كنندگان آزادى، هم در ميان كسانى كه خود را بى‏دليل از اين حق محروم كرده‏اند و هم در نوع نظامات حاكم بر بشر يافت.(11) ريشه پيدايش بردگى و به اصطلاح، «عوامل به وجود آورنده آن» را مى‏توان در موضوعات ذيل پيدا كرد:

1) روحيه استخدام در انسان: «انسان طبيعتاً موجودى خادم‏گزين و استثمارچى است». انسان‏ها در نتيجه استخدام متقابل در ميدان عمل، يك‏ديگر را خنثى مى‏كنند و يا هر كدام ديگرى را به نوعى استخدام مى‏كند. نيازمندى‏هاى گسترده انسان‏ها چنين تعاملى را اقتضا مى‏كند، منتها تفاوت قواى عقلانى و جسمانى و هم‏چنين قدرت اجتماعى و اقتصادى برخى از اقطاب قدرت و ثروت باعث شده كه قدرت‏مندان و هوش‏مندان جامعه از طريق خدعه و نيرنگ و يا به وسيله قهر و اجبار، نيازمندان و ضعيفان را به مرحله بردگى بكشانند و يا با آنان معامله بردگى نمايند.

2) ضعف و زبونى: همواره افراد قدرت‏مند در برخى از جوامع، الگو و مخدوم مطاع ضعيفان بوده و مى‏باشند. عده‏اى به دليل ترس از حوادث و آفات اجتماعى و طبيعى و يا عجز از تأمين نيازمندى‏هاى زندگى در جست و جوى پناه‏گاه و حاميانى از نوع بشرى مى‏باشند و خود را موجودى انگلى و طُفيلى مى‏دانند. اين نگرش موجب شده تا آنان استقلال خود را از كف داده و در خدمت قدرت‏مندان زر و زور و تزوير قرار گيرند.

3) جنگ‏هاى قبيله‏اى: برخى بر اين باورند كه منشأ اصلى پيدايش بردگى را بايد در جنگ‏هاى قبيله‏اى جست و جو نمود. در اين نبردهاى بيهوده، معمولاً تلفات فراوانى براى دو طرف غالب و مغلوب به وجود مى‏آمد و به گمان خود بهترين راه جبران خسارت را در اين مى‏دانسته‏اند كه بعضى از عناصر، طايفه شكست خورده را به كارهايى بگمارند كه بر عهده مقتولين آنها بوده، و اين راه و رسم، به تدريج به تملّك و بردگى انسان‏ها منجر گرديده است.

البته امروزه هم بردگى ناشى از جنگ به صورت اردوگاه‏هاى كار اجبارى، رايج و متداول مى‏باشد؛ هر چند به شكل قديم و با آن شدت نيست و قوانين بين‏المللى تا حدودى از آن جلوگيرى كرده، ولى روحيه استثمارگرى در نهاد انسان موجب آن نشده تا نظام برده دارى منسوخ شود.

4) مكافات مجرمان: توسعه اجتماعات بشرى و روابط بين افراد در مقاطعى از تاريخ باعث اصطكاك منافع گرديد و دست‏آويزى براى وضع قوانين مجازات عليه مجرمان شد. صاحبان مال مسروقه، سارقان را به بردگى خود كشانيدند و گفتند: كيفر دزد آن است كه بردگى صاحب مال را قبول كند.(12) هم‏چنين طلب‏كار، فرد بده‏كارى را كه نمى‏توانست اداى دين كند بنده خود مى‏ساخت. در مورد جرح و قتل نيز قاتل و ضارب در استخدام مجروح و يا ورثه مقتول قرار مى‏گرفت تا كار مقتول و مجروح را انجام دهد.

5) منشأ فلسفى بردگى: در گذشته برخى از متفكران، بردگى را يك امر ذاتى براى بندگان مى‏پنداشتند. «بعضى از فلاسفه يونان معتقد بودند كه اصولاً آدميان بر دو دسته‏اند: آزادگان و بردگان كه گروه دوم تنها براى خدمت به گروه آزادگان آفريده شده‏اند.»(13)

ارسطو، نظام بردگى را يكى از ضروريات اجتماع بشرى مى‏دانست و تأكيد مى‏ورزيد كه دولت بايد فقط از بردگان استفاده كند. از اين رو نظام طبقاتى يونان قديم مقرّر كرده بود كه مشاغل ادارى و مناصب دولتى و پارلمانى در انحصار يونانيان اصيل و آزاد باشد، ولى كارهاى پست همچون: كشاورزى، دام‏دارى، استخراج معادن، پل سازى، باركشى و... بر عهده بردگان گذاشته شود كه غالباً اسيران جنگى و يا از نسل آنها بودند.

ارسطو معتقد بوده كه اساساً نژاد سفيد يا نژاد يونان، يك نژاد برتر و سازنده فرهنگ و تمدن است و نژادهاى ديگر استعداد ندارند و مانند حيوانات بايد به گارى بسته شوند يا در طويله باشند.(14)

هنديان معتقد بودند: چون بردگان از قسمت پاى خدايان آفريده شده‏اند، موجوداتى پست و سزاوار تحقيرند و بايد به انواع خوارى و شكنجه و اعمال شاقّه تن در دهند تا مگر مطابق «قانون تناسخ»، روح پست آنها در سايه آلام و رنج‏ها ترفيع مقام پيدا كند و به كالبد اشراف و ثروت‏مندان حلول نمايد. در ميان ملل كلده، آشور، مصريان قديم، پارسيان و يهوديان نيز وضع بدين منوال بود. عرب‏ها هم اسيران جنگى را، حتى اگر از نژاد خودشان بودند، به بردگى مى‏كشانيدند.(15)

فريد وجدى مى‏نويسد: مردم در نظر افلاطون بر سه گروهند: فلاسفه، لشكريان و صنعت‏گران، كه در ميان آنها، فقط گروه اول لياقت رياست و حكومت دارند. تعبير افلاطون از آنها به صنف ذهبى (طلايى) بدين دليل است؛ اما لشكريان را كه پاسدار مملكت و ملت‏اند، صنف فضه‏اى (نقره‏اى) و صنعت‏گران را كه براى خدمت به مردم آفريده شده‏اند، صنف حديدى (آهنى) لقب داده است. اين در حالى است كه بندگان را اصلاً در شمار بشر نياورده و آنها را در رديف حيوانات دانسته است.(16) به نقل منتسكيو، بردگان از نظر افلاطون، نه حق دارند از خود دفاع كنند و نه حق دارند از كسى شكايت نمايند.(17)

6) نگاه ظالمانه به بردگان: خطرناك‏تر از خريد و فروش بردگان، رفتار ظالمانه‏اى بود كه جوامع بشرى در حق آنان روا مى‏داشتند؛ آنها را از حيوانات پايين‏تر مى‏دانستند و نژادشان را پست مى‏شمردند و معتقد بودند اينان فقط براى خدمت به نژاد برتر آفريده شده‏اند. جنگ سياه‏پوستان و سفيدپوستان در دنيا از همين نگاه سرچشمه گرفته است.

رفتار ستم‏گرانه با بردگان، در عربستان رواج داشت و رسم آنها چنين بود كه «اگر كسى برده‏اى را خريدارى مى‏كرد، ريسمانى به گردنش مى‏افكند و چون حيوانى او را به خانه‏اش مى‏كشيد.»(18)

البته راه‏هاى برده‏گيرى همانند ساير اقوام بشرى در ميان اعراب جاهلى نيز مختلف بود؛ قبايل عرب، گذشته از اسيرانى كه در يورش‏ها و غارت‏ها به دست مى‏آوردند، وام‏دارانى را كه نمى‏توانستند وام خود را بپردازند، به بردگى مى‏فروختند.(19) گاهى نيز بر سر سفره قمار، هستى خود را مى‏باختند و به دام بردگى مى‏افتادند.

در تاريخ نوشته‏اند: «ابولهب با عاص بن هشام به قمار پرداختند بدين شرط كه هر كس در قمار، بازنده شد برده ديگرى شود. ابولهب در آن كار غالب آمد و عاص بن هشام را به بردگى گرفت و او را به شتربانى خود گماشت.»(20)

«در روزگار جاهليت، برده‏داران كنيزان خود را به روسپى‏گرى وا مى‏داشتند و مزدش را براى خود مى‏گرفتند».(21) قرآن آنان را از اين عمل زشت نهى كرد: «لا تكرهوا فتياتكم على البغاء ان اردن تحصّنا؛(22) كنيزانتان را به زناكارى وامداريد، در صورتى كه آنها خواستار عفت باشند.»

نگاه اسلام به بردگان‏

مكتب حيات بخش اسلام در محيطى ظهور كرد كه فساد و تباهى در همه جا حكومت مى‏كرد و نظام برده دارى يكى از رايج‏ترين رسوم در ميان ملت‏ها بود و براى گروهى از تاجران مهم‏ترين كالاى اقتصادى و تجارى محسوب مى‏شد. اسلام در اولين گام، براى رهايى بردگان، نوع نگاه مردم را به آنان با يك برنامه ريزى منظم تغيير داد. در اين‏جا راه كارهاى نظرى و عملى اسلام را بيان مى‏كنيم:

يكم - اسلام، بردگان را از نظر شخصيت اجتماعى و انسانى در رديف آزادگان قرار داد و ملاك فضيلت انسان را تقوا ذكر نمود. قرآن مى‏فرمايد: «يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكرٍ و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقيكم؛(23) اى مردم! همه شما را از يك پدر و مادر آفريديم و شما را ملت‏ها و قبايل پراكنده قرار داديم تا يك‏ديگر را بشناسيد. تحقيقاً گرامى‏ترين شما در پيش‏گاه خدا با تقواترين شماست.»

بر اساس اين آيه، طايفه، نسب، زمان و مكان تولد، نژاد، عناوين برده و آزاد، هيچ گونه تأثيرى در كرامت انسان ندارد و فقط تقوا ملاك برترى است. سياه حبشى در صورتى كه با تقوا باشد، بر سفيد قريشى ترجيح دارد. پيامبر (ص) فرمود: «لا فضل لعربى على العجمى و لا للاحمر على الاسود الا بالتقوى؛(24) نژاد عرب بر غير عرب و نژاد سفيد بر سرخ هيچ گونه برترى ندارد، جز بر اساس تقوا.»

جرجى زيدان، مورّخ مسيحى، مى‏نويسد: «پيامبر اسلام (ص) سفارش كرد: به بندگان خود كنيز و غلام نگوييد، بلكه آنها را پسرم و دخترم خطاب كنيد.»(25)

دوم - پيامبر (ص) و امام على (ع) به صورت مكرّر مردم را به مهرورزى و خوش رفتارى با بردگان توصيه نمودند، كه به چند نمونه بسنده مى‏شود:

1) پيامبر (ص) فرمود: «كسى كه برادرش زير دست او باشد، آن‏چه مى‏خورد بايد به او بخوراند و از آن‏چه مى‏پوشد بايد او را بپوشاند و زيادتر از توانايى‏اش از او كار نكشد.»(26)

2) امام على (ع) به غلام خود، قنبر مى‏فرمود: «من از خدا شرم دارم كه لباسى بهتر از تو بپوشم، زيرا رسول خدا (ص) فرمود: از آن‏چه خود مى‏پوشيد بر آنان بپوشانيد و از آن‏چه مى‏خوريد به وى بخورانيد.»

3) قرآن نيز درباره بردگان سفارش كرده و مى‏فرمايد: «خدا را بپرستيد، براى او شريكى مگيريد و با پدر و مادر و خويشان و يتيمان و بينوايان و همسايگان دور و نزديك و دوستان و آوارگان و بردگان خود نيكى كنيد. هر آينه خداوند از خودپسندان بيزار است.»(27)

اسلام، دين آزادى و حريت است و بردگى انسان با روح اسلام در تضاد است. حضرت على (ع) فرمود: «لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرّاً؛(28) هيچ گاه بنده ديگرى مباش و حال آن‏كه خداوند تو را آزاد و آقا آفريده است». اسلام نه تنها با بردگى صورى با عنوان غلام و كنيز زر خريد مخالف است، بلكه با بردگى روحى و اعتقادى و فرهنگى نيز سخت در ستيز است، به گونه‏اى كه در احاديث و ادبيات اسلامى به شكل‏هاى مختلف، اين امر محكوم شده است. در اشعارى منسوب به حضرت على (ع) آمده است: لنقل الصّخر من قلل الجبال \* احب الىَّ من منن الرّجال؛(29) سنگ‏هاى بزرگ را از قله‏هاى كوه‏ها به زمين آوردن براى من بهتر است از زير بار منّت ديگران رفتن.»

اصولاً فلسفه جنگ در اسلام، آزادى امت‏ها از زير بار ذلت اديان موجود، رسيدن به عدل اسلام، رهايى از تنگناى زندگى اقتصادى به فراخى زندگى مادى و عبوديت خداى رحمان به جاى پرستش انسان‏ها بوده است.

به قول مولانا:

كيست مولا آن‏كه آزادت كند

بند رقّيّت زپايت بر كند

چون به آزادى، نبوت هادى است‏

مؤمنان را زانبيا آزادى است‏

كسى كه به طمع كسب قدرت و يا ثروت به كسى خاضعانه احترام نمايد، يك سوم دينش را از دست داده است،(30) چرا كه دين عبارت است از اعتقاد به جنان (قلب)، عمل به اركان و اقرار به زبان. بدون شك حرمت‏گزار غالباً عقيده قلبى به ثروت‏مند ندارد و به زبان هم تملق و چاپلوسى نكرده، بلكه فقط به طمع ثروت به او سلام كرده و كمر تعظيم خم نموده است؛ بنابر اين يك سوم دينش را از دست داده، كه عمل به اركان باشد، چرا كه احترام او به انگيزه الهى و به پاس حرمت انسانيت نبوده است.

به همين دليل آيين اسلام براى حفظ كرامت انسان‏ها پابوسى را حرام اعلام كرده است، چون مايه ذلت، بردگى و اسارت مى‏باشد.

الغاى تدريجى بردگى، چرا؟

برگرديم به اشكال اصلى مخالفان آيين محمدى كه مى‏گويند: چرا اسلام بردگى را به يك باره ملغا نساخت، بلكه در گام اول براى آن احكامى وضع و تشريع نمود؟

در پاسخ مى‏گوييم: اسلام در همان قدم اول مى‏خواست فرهنگ بردگى را از ميان بردارد و بردگان را انسان‏هاى با كرامت تلقى نمايد، چرا كه اگر غير از اين بود برنامه وسيعى براى آزاد كردن تدريجى آنان تنظيم نمى‏كرد. پذيرش موقّت بردگى نه تنها بر خلاف مصلحت زمان نبوده است، بلكه الغاى آن بدون فرهنگ سازى، لطمه بزرگى به بازار كسب و تجارت و حتى خود بردگان وارد مى‏آورد و باعث ايجاد نگرانى عمومى و بحران اجتماعى و اقتصادى و بالمآل، موجب كندى و تعويق پيش‏رفت اسلام مى‏شد؛ چنان‏كه پيغمبر اكرم (ص) شراب و قمار را به دليل مصلحت اجتماعى و عدم آمادگى ذهنى، به صورت ناگهانى ملغا نساخت، بلكه ابتدا زير بناهاى اعتقادى مردم را تقويت كرد و زشتى شراب و قمار را در ذهن مخاطبان تزريق نمود و به اصطلاح، فرهنگ سازى نمود؛ مثلاً ابتدا آيه «لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى حتّى تعلموا ما تقولون»(31) نازل شد.

در واقع پيامبر (ص) به طور غير مستقيم فهماند كه شراب به عقل و هوش ضربه مى‏زند و در اين حال، نماز خواندن درست نيست. مضاف بر اين‏كه شراب، با كرامت، شرافت و عبادت در تضاد مى‏باشد. سپس آيه ديگرى نازل شد و بُعد اقتصادى آن را تحليل نمود: «يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما؛(32) اى محمد! تو را از شراب و قمار مى‏پرسند؟ بگو: در آن دو، گناهى بزرگ و سودهايى براى مردم است و گناه آن دو از منافعشان بيشتر است». با تعبير «اثم كبير» مى‏رساند كه قمار و شراب از گناهان بسيار بزرگ به شمار مى‏رود و سود اقتصادى آن به مراتب كمتر از زيان‏هاى مادى و معنوى‏اش است.

پس از بستر سازى لازم، سرانجام اين آيه نازل شد كه: «انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون\* انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء فى الخمر و الميسر؛(33) شراب و قمار و بت‏ها و گروبندى با تيرها، پليدى از اعمال شيطان است، از آن اجتناب كنيد تا رستگار شويد. شيطان مى‏خواهد به وسيله قمار و شراب بذر عداوت و كينه‏توزى را در ميان شما گسترش دهد». بدين گونه در سال پنجم هجرت، حرمت آن دو به گونه رسمى ابلاغ شد و مردم با ميل و اراده خودشان شراب‏ها را روى زمين ريختند و خمره‏ها را شكستند. با اين‏كه بدون ترديد اعلام حرمت شراب در اوان ظهور اسلام باعث بيكار شدن هزاران نفر برده و كنيز نمى‏شد و تجارت جهانى نيز به هم نمى‏خورد و صرفاً تعداد انگشت شمارى از شراب‏سازها متضرر مى‏شدند، با وجود آن، در آغاز بعثت پيامبر اكرم (ص) حرمت شراب و قمار اعلام نشد و به سال پنجم موكول گرديد.

در ملغا ساختن ناگهانى نظام برده‏دارى هم، يكى از مهم‏ترين سرمايه‏هاى تاجران و كاسبان از ميان مى‏رفت. به همين دليل هيچ كس حاضر نبود اسلام را به قيمت نابودى سرمايه مالى‏اش بپذيرد و نظام برده‏دارى هم به زودى از بين نمى‏رفت. وانگهى، اسلام و هر نظام مكتبى، در گام اول بايد بسترسازى كند و مردم را از نظر فكرى و فرهنگى براى انقلاب و تغيير فكرى آماده نمايد و در اين صورت است كه مى‏تواند فرهنگ برده دارى را دگرگون سازد.

«منتسكيو» در كتاب روح القوانين گفته است: آزاد كردن عده بى شمارى از غلامان به وسيله وضع يك قانون خاص، به مصلحت نبود، زيرا موجب اختلال نظم اقتصادى جامعه مى‏گرديد و حتى معايب سياسى و اجتماعى زيادى در پى داشت؛ مثلاً در «ولسينى» هنگامى كه غلامان آزاد شدند، حق رأى دادن در انتخابات پيدا كردند و حائز اكثر آرا گرديدند و قانونى وضع نمودند كه به موجب آن، هر كس از افراد آزاد عروسى كند، يكى از غلامان آزاد شده بايد در شب اول عروسى با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسليم داماد كند. وانگهى، ازدياد غلامان آزاد شده نيز اسباب زحمت بود، زيرا اين گونه اشخاص كه قبلاً غلام و برده بودند، قادر به تأمين معاش خود نبودند، بنابر اين سربار حكومت و جامعه مى‏شدند و حكومت بايد معاش آنان را تأمين مى‏كرد و اگر چنين نمى‏شد،(34) جامعه گرفتار هرج و مرج مى‏گرديد.

بردگى در جنگ‏

سؤال: چرا اسلام بردگى در جنگ را امضا كرده و حال آن‏كه در دنياى امروز به كلى منسوخ گرديده است؟

شهيد مطهرى (ره) در پاسخ سؤال فوق مى‏فرمايد: دين اسلام، در مورد بردگى قانونى وضع ننموده تا آن را براى جوامع بشرى لازم و ضرورى بداند، ولى حكماى قديم، بردگى را يك ضرورت اجتماعى دانسته‏اند. برنامه‏اى كه اسلام در مورد بردگان آورده، برنامه آزادى است نه رقيّت؛ به عبارت برتر، در فقه اسلام، «كتاب الرّق» نداريم، بلكه «كتاب العتق» داريم. اسلام نگفته نظام بردگى حفظ شود، بلكه درباره چگونگى آزادى و راه‏هاى رهايى بردگان، برنامه تنظيم فرموده است. در قرآن كريم يك كلمه درباره برده‏گيرى و بردگى وجود ندارد، اسلام فقط برده گرفتن را در «دارالحرب» و ميدان جنگ تجويز نموده، كه آن هم براى مقابله به مثل است؛ يعنى اگر طرف‏هاى درگير جنگ، مسلمانى را به بردگى نگرفتند، مسلمانان نيز حق ندارند اسراى آنان را برده خود قرار دهند.(35)

نمى‏گوييم بردگى در اسلام به هيچ شكلى وجود نداشته، اما بايد فهميد پيش از اسلام به چه شكلى بوده است و اسلام آن را به چه وضعى در آورده است؟

در عصر بردگى، ارباب‏ها با برده‏ها رفتارى فجيع داشتند، اما اسلام آنان را متحول نمود. قرآن مى‏فرمايد: «فاذا لقيتم(36) الذين كفروا فضربَ الرقابِ حتى اذا اَثْخَنْتُموهُم فشدوا الوثاق فامّا منّا بعد و امّا فداء؛(37) هر گاه در ميدان جنگ با كافران ملاقات كرديد، اگر به روى شما شمشير كشيدند، شما هم مردانه بر آنها ضربه وارد كنيد تا آنان را به زانو در آوريد. سپس آنها را بگيريد و ببنديد. آن‏گاه يا به منّت آنها را آزاد كنيد و يا چيزى بگيريد». خداوند در اين آيه مسلمانان را به يك قانون وجدانى و عقلانى موظف مى‏سازد؛ يعنى اگر طرف مقابل از شما اسير گرفته، آنها را مبادله كنيد و اگر مصلحت مى‏دانيد به رايگان رها سازيد و يا مبلغى گرفته و سپس آزاد نماييد.

قرآن در مورد اسيران جنگى غير از اين سه دستور حكمى ندارد، ولى در سنت و فقه اسلامى، دو حكم ديگر نيز تشريع گرديده است: يكى اين كه، اگر زنده نگه داشتن اسيران براى مسلمان‏ها خطر آفرين باشد مى‏توانند آنها را بكشند؛ دوم اين كه، مى‏توانند آنان را برده بگيرند تا از نزديك با اسلام و زندگى مسلمان‏ها آشنا شوند؛ ولى در نهايت، اختيار با ولى امر مسلمين است؛ اگر مصلحت دانست رايگان آزاد مى‏كند و يا فديه مى‏گيرد و رها مى‏سازد.

همان طور كه هويداست، مسئله بردگى در قرآن به صورت صريح بيان نشده است و اين نشان مى‏دهد كه موضوع برده گرفتن در درجه دوم از اهميت قرار دارد و اگر بيان كرده حاكم اسلامى در صورتى كه مصلحت اقتضا كند مى‏تواند اسيران را برده بگيرد، هنگامى است كه كافران اسراى مؤمن را برده خود قرار دهند و به خدمت وادارند و يا به فروش برسانند، وگرنه ولايت امر نيز چنين اختيارى ندارد كه مثلاً اگر اسرائيل اسيران فلسطينى را زندانى مى‏كند، پس ما هم بدون علت معقول و مشروع، زندانى كنيم و يا اگر حاضر به مبادله شدند ما حاضر به مبادله نباشيم. بنابر اين اسلام، بردگى را براى جامعه يك ضرورت اجتماعى ندانسته و نمى‏داند، بلكه آن را يك امر موقّت و مقطعى و در مواقع اضطرار و با وجود شرايط زمانى و مكانى، لازم دانسته است.

بعضى مى‏گويند: اكنون كه در دنيا بردگى رايج نمى‏باشد، پس احكام «عبد و اماء» در اسلام بايد به كلى منسوخ شده باشد؟

در پاسخ مى‏گوييم: اولاً: منسوخ شدن اين احكام، ضررى ندارد و در ثانى: وقتى موضوع حكم و يا احكامى از ريشه منتفى شده باشد، قطعاً احكام آنها از ميان مى‏رود. ولى اگر يك روز در دنيا جنگى با مسلمانان رخ دهد و طاغوتيان مسلمانان اسير را برده قرار دهند، در چنين شرايطى، احكام اسلامى درباره جنگ‏جويان آنان تجديد مى‏شود، چرا كه اسلام براى مظاهر متغيّر زندگى دستور ثابتى ندارد، بلكه قواعد كلى وضع كرده كه با همه پديده‏هاى متغيّر زندگى سازگار است و قابل نسخ نيست.(38)

گذشته از اينها، اگر حكمى در اسلام منسوخ شود پى‏آمدهاى زيان‏بارى ندارد. هم اكنون اديان گذشته به طور كلى منسوخ شده‏اند و اسلام جاى‏گزين آنها گرديده است و اين، نشان دهنده تكامل اديان الهى بر اساس مقتضيات زمان است. به قول شاعر:

مكتب دين نيز به حكم قضا

يافته تكميل لدالاقتضا

جواز خريد و فروش برده‏

عده‏اى مى‏گويند: چرا اسلام اجازه تملّك انسان را به دست انسان و خريد و فروش بردگان را به سربازانش داد و اين عمل قبيح را تصويب و تثبيت كرد؟

اولاً: به هنگام ظهور اسلام و پيش از آن، معامله‏اى كه فاتحان جنگ‏ها و ملت‏هاى پيروز با اسيران جنگى مى‏كردند، از بدترين نوع بردگى و خشونت به شمار مى‏رفت. آنان بردگان را به گارى بسته و باركشى مى‏كردند و گاهى مانند گاو، ابزارى به گردن آنها مى‏انداختند و زمين را به وسيله آنان شخم مى‏زدند. در آن زمان، به بهانه‏هاى واهى، افراد ضعيف را به بردگى مى‏گرفتند؛ ولى در اسلام، بردگى منحصر در جنگ‏ها بود. از اين‏رو هرگونه قضاوت و داورى درباره بردگى در اسلام بدون توجه به قانون جهاد اسلامى نمى‏تواند جامع و بنيادين باشد، چرا كه در آيين محمدى، مسئله بردگى در مجامع فقهى و حديثى عنوان مستقلى ندارد، بلكه در ضمن بحث از غنائم جنگى مورد بحث قرار گرفته است؛ چنان‏كه طرح واژه «غلام و كنيز و عبد و امه» نيز قبح ذاتى ندارد، بلكه ميزان، نوع نگاه به قانون بردگى و طرز رفتار با آنهاست. ممكن است ملت‏هايى سياهان را بدترين نژاد و حيوان‏هايى زبان بسته بدانند و در عين حال نام آنها را انسان‏هاى آزاد بگذارند، ولى در مقام عمل آنان را در مراكز و محافل سفيد پوستان راه ندهند.

از سوى ديگر ممكن است بعضى از غلامان و كنيزان در حقوق و منافع مادى و معنوى كمتر از صاحبان خود نباشند، ليكن نام غلام و كنيز بر آنها گذاشته شده باشد.

جنگ و جهاد در نگاه اسلام‏

در همين جا شايسته است گريزى به اهداف و شيوه‏هاى جنگ و جهاد در اسلام بزنيم و آن را با كشورهاى غير مسلمان مقايسه كنيم تا عيان شود اين كشورها چگونه با حرف‏هاى دهان پر كن و به نام گسترش دموكراسى در جهان، بردگى مدرن را پايه گذارى كرده‏اند.

برخى تصور مى‏كنند جنگ‏ها و نبردهايى كه در دنيا اتفاق افتاده، غير از انگيزه‏هاى كشورگشايى، انتقام‏جويى، منافع‏طلبى و غارت منابع ملت‏ها، انگيزه دينى نيز داشته است و مناديان اديان براى ترويج مذاهب خود، با ديگران به ستيز برخاسته‏اند؛ در صورتى كه پيامبران راستين، پرچم‏داران صلح و آزادى بوده‏اند. عمل حاكمان جور و ستم كه دين را براى رسيدن به مقاصد استعمارى خويش دست‏آويز قرار داده و جنگ‏هاى صليبى و غير آن را به وجود آورده‏اند، ارتباطى با اصل دين و آورندگان آن نداشته و ندارد.

صحيح است كه اسلام غير از نماز و روزه، جهاد هم دارد، ولى بايد ديد اسلام براى چه مى‏جنگد و با چه كسانى نبرد مى‏كند؟ آيا جهاد اسلامى جنبه دفاعى دارد يا تهاجمى؟

قطعاً جنگ‏هاى اسلام، دفاعى است؛ به عبارت بهتر بايد گفت: نه فقط اسلام بلكه تمام پيامبران الهى پيام‏آور صلح و مسالمت و اجتناب از هرگونه جنگ و نبرد بوده‏اند. بر همين اساس است كه حضرت محمد (ص) جهاد با نفس اماره را جهاد اكبر مى‏نامد، ولى جنگ را جهاد اصغر دانسته است.

جهاد اسلام، جنگ با مهاجمان و سردم‏داران كفر و الحاد است كه هيچ‏گونه سازش و ائتلافى با قوانين الهى و حق و عدالت ندارند، بلكه در صدد نابود كردن آيين محمدى بر آمده‏اند. دفاع از اسلام و مسلمانان، يك حق طبيعى و انسانى است و اسلام هيچ‏گاه به دليل يك سلسله اغراض سياسى، كسب منافع اقتصادى، كشورگشايى و يا صدور فرهنگ دينى، با هيچ گروه و ملتى نجنگيده است. جهاد اسلام غالباً به شكل مبارزه سياسى و تبليغى در قالب حق و باطل، عدالت و ظلم و آزادى و خفقان بوده است؛ چنان‏كه فرمانده سپاه اسلام هنگامى كه براى دفاع از كيان اسلام در برابر سپاه ايران قرار گرفت، در پاسخ فرمانده جنگ ايران درباره فلسفه جهاد اسلامى چنين مى‏گويد: ما مبعوث شده‏ايم تا ملت‏ها را از زير يوق ذلت اديانِ تحريف شده به سوى عزت و عدل اسلامى بكشانيم و از پرستش ذلت‏بار بندگان به سوى عبادت خداى رحمان برسانيم و آنان را از تنگناى زندگى مادى دنيا كه حاكمان جور براى آنها ايجاد كرده‏اند، به زندگى وسيع و توأم با سعادت مادى و معنوى سوق دهيم.

آرى، جنگ‏هاى اسلام به منظور آزادسازى بندگان خدا از يوق ستم‏گران است؛ همان‏گونه كه قرآن مى‏فرمايد: «و ما لكم لا تقاتلون فى سبيل الله و المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان؛(39) چرا در راه خدا و براى نجات مردان و زنان و جوانان ناتوان نمى‏جنگيد كه مى‏گويند: خدايا! ما را از اين قريه ستم‏كاران بيرون آر و از جانب خود يار و مددكارى قرار ده؟»

اگر جامعه‏اى زير يوق مستكبران خون‏خوار و جبّاران بى‏رحم قرار گرفته باشند و آزادى‏خواهان آنان در زندان‏ها و زير شكنجه‏هاى دژخيمان قرار داشته باشند و مردم آنها نيز در زير ضربات ظلم و تبعيض و فقر و بى‏عدالتى به سر برند و از مسلمانان كمك و استمداد بخواهند، بدون شك بر جوامع اسلامى فرض است كه به فرياد مظلومان بشتابند.

اين اقدام، يك عمل بشر دوستانه و دفاع خداپسندانه است. هم اكنون آمريكا با شعار نجات مردم افغانستان از چنگال حكومت طالبان و آزادى ملت عراق از چنگ صدام و ايادى آن با بستر سازى و تبليغات گسترده توانست اين دو كشور را اشغال نمايد. اگر انگيزه آنها فقط و فقط نجات مردم افغان و عراق بود و چشم‏داشتى به ثروت آنان نداشتند و رضاى خدا و نجات خلق را در نظر مى‏گرفتند، بدون ترديد از نظر اسلام و عقلاى جهان يك كار بسيار خوب و پسنديده مى‏بود؛ ولى همه مى‏دانند آمريكاى خون آشام به منافع خودش فكر مى‏كند و با اين بهانه مى‏خواست دشمنان بالفعل و بالقوه خود را نابود نمايد، ثروت‏هاى آنان را به غارت ببرد و وحشتى در ساير كشورهاى اسلامى، به ويژه ايران ايجاد نمايد.

بدون ترديد مسلمانان صدر اسلام به انگيزه نجات بيچارگان و رفع موانع تبليغ و ابلاغ رسالت الهى مى‏توانستند به نبرد روى آورند، ولى اين امر اتفاق نيفتاد؛ لكن هم اكنون با پيش‏رفت رسانه‏هاى تبليغاتى نظير: تلويزيون، راديو، مطبوعات، ماهواره، و اينترنت هيچ كشورى نمى‏تواند از تبليغات اسلامى و شنيدن احكام و آيات قرآن جلوگيرى كند. بنابر اين، در عصر حاضر جهاد به مفهوم رفع موانع تبليغ، به كلى منتفى مى‏باشد.

از مجموع آن‏چه بيان گرديد، دو نكته بسيار مهم عايد مى‏شود؛ اول اين‏كه اسلام هيچ‏گاه طرف‏دار جنگ و آغاز كننده آن به انگيزه‏هاى مادى و غير دينى و حتى دينى نبوده است و ثانياً: پس از اتمام جنگ، برده‏گيرى را الزامى نمى‏داند، زيرا ولى امر در صورتى مى‏تواند اسيران را به بردگى بگيرد كه طرف مقابل اسيران مسلمان را به بردگى گرفته باشد.

بردگى مدرن‏

بسيار تأسف آور است كسانى كه امروزه سردم‏دار آزادى و حقوق بشر و مدعى دموكراسى هستند، به اسم آزادى بر ضد آن گام بر مى‏دارند، به دليل روحيه استعمارى‏شان هر از گاهى حمله به كشورى را در سر مى‏پرورانند تا به زعم ناپخته خود دموكراسى را بسط دهند و از حقوق بشر دفاع كنند. نهيب گوش خراششان را به همه جا مى‏رسانند و حال اين‏كه براى برداشتن پوشش زنان قانون وضع مى‏كنند و محجبه‏ها را به جرم حجاب، از دانشگاه و تحصيل باز مى‏دارند، به قول خودشان براى تأمين آزادى جنسى هم‏جنس بازى را امضا مى‏كنند و هرگونه رفتارى را مجاز مى‏شمارند، دفاع فلسطينيان را از جان و مال و ناموس خود اعمال تروريسى مى‏دانند، اما جنگ آورى و حمله نظاميان اسرئيلى را مشروع و قانونى مى‏خوانند.

گلوى غرب برون داد چون صداى تمدن‏

به گوش شرق رسانيد چون صداى تمدن‏

وفا و عاطفه و رحم و مهر و صدق و صفا

شدند جمله به قربان خاك پاى تمدن‏

مكن سؤال زتقوا كه او شتاب كنان‏

وداع كرد و روان گشت در قفاى تمدن‏

شراب و رقص و ملاقات‏هاى نامشروع‏

وفور يافته از پرتو لقاى تمدن‏

هزار گونه خيانت، هزار فسق و فجور

به هر دقيقه بر آيد زلابه‏لاى تمدن‏

شراب‏خوارى و خون‏ريزى و ستم كيشى‏

بود سه پله كوته زپله‏هاى تمدن‏

آرى، غرب هر چند به ظاهر با بردگى و خريد و فروش انسان‏ها مبارزه مى‏كند، اما خود بردگى عقلانى و اسارت معنوى آدميان را قانونى مى‏شمارد. آزادى مطلق در عقيده و مرام را دموكراسى مى‏داند، اما گسترش اسلام و گرايش ملت‏ها را به آيين محمدى بنياد گرايى و واپس گرايى مى‏خواند.

اين همه، ريشه در اصالت فردى در كشورهاى اروپايى و غربى دارد، زيرا به قول شهيد مطهرى (ره): در غرب، ريشه و منشأ آزادى، تمايلات و خواسته‏هاى حيوانى است. از نظر فيلسوفان غربى، انسان موجودى است داراى يك سلسله خواسته‏ها و مى‏خواهد بر اساس تمايلاتى كه دارد، آزادى عمل داشته باشد و آن‏چه آزادى فردى را محدود مى‏كند، آزادى و اميال ديگران است و هيچ ضابطه و چارچوب ديگرى نمى‏تواند آزادى خواهى و ساير تمايلات انسان را محدود سازد. درست بر همين اساس است كه اين كشورها حق هرگونه دخالتى را در ساير جوامع براى خود محفوظ مى‏دانند و ادعاى آقايى و سرورى بر جهان دارند.

اما مبانى حريت و آزادى در اسلام، از فطرت و ذات انسان مايه مى‏گيرد و اصولاً خداوند انسان را آزاد آفريده است. از اين رو امام على (ع) مى‏فرمايد: «بنده غير خدا مباش، چرا كه پروردگارت تو را آزاد قرار داده است».(40) بر اساس دين مبين اسلام، انسان هر محدوديتى را بايد با آزادى و اختيار و عقل و آگاهى پذيرا گردد و جز ذات آفريدگار، احدى حق ندارد آزادى او را محدود سازد. به همين دليل فرد مسلمان خود را مجاز نمى‏داند به حريم ديگران تعدى كند، اما در مقابل، از مظلومان و ستم ديدگان عالم حمايت مى‏كند و به نداى استمداد آنان پاسخ مثبت مى‏دهد. طبيعى است كه چنين فرهنگى با آزادى غربى از زمين تا آسمان فاصله دارد و كينه و دشمنى كشورهاى اروپايى و غربى، درست از همين نقطه نشأت مى‏گيرد.

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً گزينه صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 91) علامت بزنيد.

1 . اولين گام اسلام براى رها سازى بردگان، چه بود؟

الف - مجازات برده‏فروشان.

ب - ممنوع سازى خريد و فروش برده.

ج - الغاى تدريجى.

د - فرهنگ سازى.

2 . چه كسانى منشأ بردگى را فلسفى مى‏دانند و معتقدند كه برخى افراد ذاتاً براى بردگى آفريده شده‏اند؟

الف - ارسطو و هنديان.

ب - منتسكيو و ابولهب.

ج - بوسويت و افلاطون.

د - فريد وجدى و افلاطون.

3 . جنگ‏هاى انفصال به چه منظور رخ داد؟

الف - تصرف سرزمين‏هاى بيشتر و رونق اقتصاد.

ب - الغاى برده‏دارى.

ج - دفاع از هجوم بيگانه.

د - تحميل فرهنگ.

4 . گماردن افراد طايفه شكست خورده به كارهايى كه بر عهده كشته شدگان بوده، مانند چيست؟

الف - همراه بودن كارگر با زمين خريدارى شده.

ب - آفرينش گروه بردگان براى خدمت به آزادگان.

ج - كيفر دزد.

د - كار در اردوگاه‏هاى كار اجبارى.

5 . خضوع در برابر ديگران به طمع كسب ثروت:

الف - خلافى اخلاقى است و به دين لطمه نمى‏زند.

ب - نيمى از دين انسان را تباه مى‏سازد.

ج - باعث تباهى همه دين است.

د - يك سوم دين را نابود مى‏كند.

6 . هنگام ظهور اسلام:

الف - برده‏دارى چندان رونق نداشت.

ب - برده، مهم‏ترين كالاى اقتصادى تاجران به شمار مى‏رفت.

ج - فساد و تباهى در همه جا حكومت مى‏كرد.

د - گزينه‏هاى ب و ج.

7 . اين سخن از كيست؟ «به بندگان خدا كنيز و غلام نگوييد».

الف - پيامبر اكرم (ص).

ب - حضرت على (ع).

ج - جرجى زيدان.

د - خداى متعال.

8 . اسلام براى پديده‏هاى متغيّر زندگى، چه چيزهايى را ارائه مى‏دهد؟

الف - احكام جزيى.

ب - قواعد كلى.

ج - احكام حكومتى.

د - دستورات ثابت.

9 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - مهم‏ترين موضوع در مبارزه با برده‏دارى، فرهنگ سازى است.

ب - در نگاه اسلام، برده گرفتن در جنگ، در درجه دوم از اهميت قرار دارد.

ج - به گفته شهيد مطهرى (ره): «اگر بردگانى كه قادر به تأمين معاش خود نبودند آزاد مى‏شدند، جامعه گرفتار هرج و مرج مى‏شد.»

د - آيه «انّما الخمر و الميسر...» پس از بستر سازى لازم، براى بيان حرمت شراب و قمار نازل شد.

10 . پيامبر گرامى اسلام (ص) چه هدفى را در الغاى تدريجى بردگى و يا حرام ساختن شراب و قمار دنبال مى‏كرد؟

الف - جلوگيرى از ايجاد اسباب زحمت از سوى بردگان براى اربابان.

ب - تفهيم بطلان نماز در حال مستى.

ج - رونق بخشيدن به بازار كسب و كار.

د - فرهنگ سازى.

11 . با توجه به مقاله، كدام گزينه، ديدگاه اسلام است؟

الف - بردگى، يك ضرورت اجتماعى است.

ب - اگر دشمن حاضر به مبادله بردگان باشد، ما مجبور به پذيرش آن نيستيم.

ج - افرادى كه قادر به تأمين معاش خود نيستند مى‏توانند برده باقى بمانند.

د - برده گرفتن، فقط در صورتى جايز است كه با هدف مقابله به مثل انجام گيرد.

12 . به هنگام بررسى بردگى از ديدگاه اسلام، نگاه به چه چيزى ضرورى است؟

الف - ديدگاه اديان مختلف.

ب - قانون جهاد.

ج - ديدگاه ملل جهان.

د - عنوان بردگى در مجامع فقهى و حديثى.

13 . در حال حاضر، جهاد اسلامى با چه انگيزه‏اى تحقق مى‏يابد؟

الف - رفع موانع تبليغ.

ب - دفاع.

ج - توسعه دين.

د - دست يابى به منافع اقتصادى يا صدور فرهنگ دينى.

14 . مسلمانان در چه زمانى با انگيزه نجات بيچارگان و رفع موانع تبليغ، جنگيدند؟

الف - اوايل اسلام.

ب - در زمان حكومت امام على (ع).

ج - پس از پيروزى انقلاب اسلامى در ايران.

د - در هيچ برهه‏اى از زمان، چنين جنگى اتفاق نيفتاده است.

15 . كدام شخصيت و يا اشخاصى معتقدند: آن‏چه آزادى فردى را محدود مى‏كند، آزادى و خواسته‏هاى ديگران است؟

الف - فيلسوفان غربى.

ب - شهيد مطهرى (ره).

ج - اقبال لاهورى.

د - مناديان اديان غير اسلامى.

پى نوشت ها:

1) محمدعلى گرامى، نگاهى به بردگى، ص 35.

2) ويل دورانت، تاريخ تمدن، ترجمه فتح الله بخشى، ج 2، يونان باستان، ص 308.

3) به نقل از: محمدهادى فخرالمحققين، دانش‏نامه شيخ الاسلامى، دفتر سوم، ص 357.

4) تاريخ تمدن، ج 3، ص 393.

5) ايران در زمان ساسانيان، ترجمه رشيد ياسمى، ص 240.

6) سفر لاويان، باب 25، شماره 46 - 45.

7) همان.

8) همان.

9) رساله پولس به افسيسان، باب 6، شماره 5.

10) قاموس كتاب مقدس، ص 590.

11) سودجويى و تمركز قدرت در اقويا و زورمندان باعث سلب آزادى از ضعيفان شده است كه اسلام با آن مبارزه كرده و مى‏كند، اما در بين ضعيفان نيز دو عامل بى تفاوتى و ستم‏پذيرى به اضافه ناآگاهى، باعث محروم شدن آنان از آزادى شده است. پيامبر (ص) فرمود: «لن تقدس امة حتى يؤخذ للضعيف حقه من القوى؛ هرگز ملتى قداست پيدا نمى‏كند، مگر اين‏كه حق ضعيف را از قوى بستاند». اسلام ملت‏ها را بيدار و روح حريت را زنده مى‏كند تا نظام‏هاى استعمارگر را براندازند و طرحى نو بريزند. هم‏آهنگى آحاد امت‏ها و بالا رفتن شعور انسان‏ها مى‏تواند آنان را به آزادى برساند.

12) قرآن از اين قانون در مورد بنيامين و «كيل» پادشاه ياد كرده است.

13) سيد ابوالفضل زنجانى، نظام اجتماعى اسلام.

14) مرتضى مطهرى، فلسفه تاريخ، ص 32.

15) همان، براى مطالعه عميق درباره تناسخ و رد نظرات آنها به كتاب «معاد در نگاه عقل و دين» از نگارنده مراجعه فرماييد.

16) به نقل از: محمدهادى فخرالمحققين، دانش‏نامه شيخ الاسلامى، دفتر سوم، ص 354 - 353.

17) همان، ص 354.

18) جرجى زيدان، تاريخ تمدن اسلامى، ج 4، ص 27.

19) همان.

20) المفصّل، ج 4، ص 567.

21) تفسير طبرى، ج 9، ص 104.

22) نور (24) آيه 33.

23) حجرات (49) آيه 13.

24) مستدرك الوسائل، ج 12، ص 89.

25) تاريخ تمدن اسلام، ج 4، ص 54.

26) بحارالانوار، ج 15، ص 41.

27) نساء (4) آيه 36.

28) نهج البلاغه، نامه 31.

29) ديوان حضرت على (ع).

30) بحارالانوار، ج 75، ص 196.

31) نساء (4) آيه 43.

32) بقره (2) آيه 219.

33) مائده (5) آيه 91 - 90.

34) برداشت از: محمود محمود، تاريخ روابط سياسى ايران و انگليس (قرن نوزدهم)؛ به نقل از: محمدهادى فخرالمحققين، دانش‏نامه شيخ الاسلامى، دفتر سوم، ص 358.

35) برداشت از: خاتميت، ص 133.

36) لقاء» در لغت عرب، كنايه از برخورد نظامى است.

37) محمد (47) آيه 4.

38) برداشت از: مرتضى مطهرى، خاتميت، ص 65 - 63.

39) نساء (4) آيه 75.

40) نهج البلاغه، نامه 31.